

غنی در آئینه شعر

یکی از محققین پاکستان ڈاکٹر ظفر خان می نویسد که مرید خاص میر سید علی ہمدانی کہ اسمش خواجہ سنگین بود، همراه حضرت امیر (سید علی ہمدانی) وارد کشمیر شد و درین سرزمین مینو نظیر بود و باش اختیار کرد۔ اولادش صوفی منش بودند و از پودا و شخصی با حضرت خواجہ طاہر رفیق عشائی عقیدت و ارادت محکم داشت بنا برین فرزند خویش را محمد طاہر نام نهاد و این محمد طاہر بعد اذ تاریخ کشمیر بنام ملا محمد طاہر غنی مشہور شد

دکتر گرداری لال تیکو "در پارسی سرایان کشمیر" نوشته است کہ غنی در شہر سرینگر در سال ہزار و شصت و سی (۱۶۳۰ء) میلادی چشم بہ جہاں گشود۔ و در بارہ وفات او این مشہور عام است کہ در ایام شباب وفات یافت ولی شاگرد خاص غنی کہ مسلم نام داشت در مقدمہ دیوان غنی، ہیچ اطلاعی ازین گونه نہ دادہ است و نہ معاصرین غنی کہ بروفات ایشان قطعات نوشته اند اصلاً درین بارہ ہیچ ذکر نہ کردہ اند۔ علاوہ ازین در دیوان غنی چنان اشعار دستیاب می شوند کہ از خواندنش معلوم می شود کہ غنی بہ پیرانہ سالی ہم رسیدہ بود مثلاً می گوید۔

موی سر کردم سفید اما خیالت در سراست
انگر پنہاں تہہ این تودہ خاکستر است

از ضعفِ پیری ہست مرا تکیہ بر عصا
گردم ہنوز ہر زہ چو طفلان نی سوار

ز پیری ریخت دندانم ندارم تن بیاد حق
بازی آخر این تسبیح چون اطفال گم کردم

ز پیری چنان گشته ام ناتوان
که دندان بکند بجای زمان

پشت ما گردید خم افزود ضعف تن مرا
گرچه محکم می شود چون رشته میگرود دوتا

واز چندین اشعار دیگرش هم این دلیل واضح تری شود که غنی پیرانه سالی را، هم دیده است و بسیار رنج کشیده است چنانچه مسلم شاگرد غنی در دیباچه دیوان غنی می نویسد از پیکر، هیولانش پوسته و استخوانی مانده بود در تاریخ و فاش می گوید

از فوت غنی گشت که و مبه غمگین
هر کس شده در ماتم او خانه نشین
تاریخ و فاش اربیر سند بگو
پنهان شده گنج هنری زیر زمین (۱۰۷۹هـ)

(هزار هفتاد و نوبه هجری)

تعلیم غنی: این حقیقت عیان است که در زمان غنی بعضی مدارس علمی و دینی در کشمیر به معرض وجود آمده بودند و قائم شده بودند یکی از آنان بنام مدرسه "قطبیه" در محله قطب الدین پوره موجود بود. غنی از همان مدرسه قطبیه تحصیل تعلیم نمود. ملا جوهر ناتھ، ملا محسن فانی و ملانا عبدالستار مفتی از استادان مشهور آن مدرسه بودند و علاوه بر غنی که دیگر کسان که از آن مدرسه فارغ التحصیل شده بودند بنام رحمت اللہ تاره ملی، ملا محمد کاس، محمد زمان نافع و خواجه قاسم ترمذی مشهور و معروف بودند همه تذکره نگاران به این اتفاق دارند که غنی شاگرد محسن فانی بود فقط ملا محمد

طاہر نصر آبادی اختلاف رائے کردہ افغانی کشمیری را استاد غنی شمرده است (تذکرہ نصر آبادی تہران ۲۳۸) ولی دیگران مثل بندر ابن داس مؤلف سفینہ خوشگو (ج سوم) میر حسین دوست سنبھلی (تذکرہ حسینی ۲۲۸) میر غلام علی آزاد بلگرامی (ماثر الکرام ۱۰۳) مولانا قدرت اللہ گوپاموی (نتائج الافکار ۵۱۲) نواب صدیق حسن خان (شمع انجمن ۲۳۹) حسن کویہامی (تاریخ حسن جلد ۱، ص ۵۹، جلد چهارم ص ۱۹، ہم غنی را شاگرد محسن فانی می گرداند چنانچہ بلگرامی می نویسد از بذو شعور در حلقہ ملا محسن فانی کشمیری تلمذ نمود۔ چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار چشتی شائستہ بہم رسانید ۱۰۳)

گویا موی مؤلف نتائج الافکار می نویسد گل وجودش بہم رسائی رنگ و بوی رشد و تمیز در بہارستان درس ملا محسن فانی کشمیری در آمد و در مدت قلیل بطبع سلیم چمن استعداد شائستہ بہم رسانید ۵۱۳۔

این حقیقت مسلمہ است کہ غنی از استاد خویش پیش قدمی نمود چنانچہ مؤلف مرآة الخیال می نویسد غنی شاگرد شیخ محسن فانی بود۔ بہد طبع دراک در فنون و علوم بر استاد چیرہ دستی می نمود۔ ہر گاہ شیخ را مسئلہ مشکل شدی از وی استفہار نمود۔ علی ابراہیم خان خلیل لکھتا ہے "ملا طاہر غنی و حاجی اسلم شاگرد بہہ از استاد اند"

احوال غنی: درین بارہ تذکرہ نویسان و مورخان زیاد رہنمائی نہ نموده اند البتہ از دیوان غنی این نکتہ واضح می شود۔ کہ از عہد طفلی سفرها اختیار کرده بود و در حیات خودش ہیچ راحتی و آسایش میرش نبود بلکہ از آلام و مصائب زیاد دچار شدہ بود و از حسب حال می گوید

معذورم از زخانہ بناشد خسر مرا
آمد چو اشک پیش بطفلی سفر مرا

چشم تاوا کردہ ام بر خاک غم افتادہ ام
ہمچو طفل اشک در ایام ماتم زادہ ام

غالباً غنی از والد خودش ملول بود و پدر باوی شادمان بنود چنانچہ می گوید

به التفات پدر دل منه که قطره آب

ز چشم ابر چو افتد در یتیم شود

از اشعار غنی این هم معلوم می شود که در ایام آخر غنی کر شده بود مثلاً می گوید

رهین منت گوش گران خویشتم

که تا بلند نگر در سخن نمی شنوم

ز سودا حرف مردم گوش کردن شد فراموش

ز خشکی مغز سر گردید آخر پینه در گوشم

در خواب من از شور حوادث خللی نیست

تا گشت پر از پینه غنی تکیه گوشم

بندرا بن داس مولف سفینه خوشگویی نویسد "گویند غنی واحد لعین بود" - ابراهیم خلیل در صحف ابراهیم می نویسد "تجربه

از حلیه بصارت عاری و فقر اختیاری داشت" از اشعار غنی این حقیقت هم آشکاری شود مثلاً می گوید

آزرده ام ز دیدن مردم عجب مدار

گر اوفتاد مردم چشمم از نظر مرا

خلل پذیر شد از ضبط گریه نور نگاه

ز آستین گله دارد چراغ دیده ما

بسان اشک شمع از تیره بختی

گریزان چشم من از روشنائی است

زگریه ام نه همیں چشم تر سفید شده است
کز آب دیده مرا موئے سر سفید شده است

برنگ آبله پائے در سفر مارا
ز شوق صبح وطن چشم تر سفید شده است

بخشم خود نتواند دیده صبح پیری را
خوشم زمو پیشتر سفید شده است

الغرض از اشعار غنی این هم واضح می شود که او با اقرباء خود بسیار تعلق دارد و ایشان هم با غنی رشته میقی داشتند از وفات ایشان غنی بسیار دیگر شده بود چنانکه یکی از اقربا بنام خورشید نامی بود بروفات او غنی زار و قطار نالیده بود در ماتم و حسرت او چنین می گوید

چون در غم خورشید فغان بر خیزد
هر کس شنود از دل و جان بر خیزد

بر تربت او ز دیده می ریزم آب
شاید که از این خواب گران بر خیزد

از مردن خورشید جگر ماخون شد
درد دل ماخته دلان افزون شد
آسان نبود فراق ارباب کمال
خم خاک نشین در غم افلاطون شد

از مردن تو حاصل عمرم تباہ شد
چیزی که حرف گریه نشد خرج آہ شد
می آمدم که تنگ در آغوش گیرمت
سنگ سر مزار توام سنگ راه شد

کسی دیگری را تسلی می دهمی فرماید

اے در غم نور دیده چشمت غمناک
یعقوب صفت جامه حسرت صد چاک
در ماتم فرزند مرزا شک بخاک
صد طفل مکن برائے یک طفل هلاک

غنی زیادی از زندگانی خود را در فقر و مسکنت بسر نمود۔ خانہ وی در جوار راجویری کدل سرینگر بود کہ
بسیار شکستہ و ریختہ بود و نزد نالہ مارہم واقع بود و از سیل نالہ مار خانہ او را خسارتی عظیم رسیدہ بود وی گوید۔

تنگ و تاریک است بہ چونغمہ نے خانہ ام
رخنہ دیوار باشد روزن کاشانہ ام

کلبہ ام را طاقت بارگران بام نیست
چون کمان بیرون کنم از خانہ چوب تیر را

خانہ ام را عاقبت گردید بام و دریکی
بسکہ بہجو مورگشتم پائمال روزگار

دیوارو در شکسته بود خانه مرا
رنگش مگر ز رنگ رخ خویش رختم

درو در خانه ماگرچه زهم ریخت
صد شکر که درخانه مانیت غبارے

مفلسی و ناداری غنی از درود یوارش آشکار بود گفت:

گشته تا باد خزان پرده در خانه ما
کاغذ روزن ما کاغذ بادی شده است

مرا بخانه سفالی ز بینوایی نیست
خوشم که در کف من کاسه گدائی نیست

خانه ما ز پر بار منت نقاش نیست
نیست نقشی پیش ما خوشتر ز نقش بوریا

ولی او پستی و تنهایی خود را مایه گران دانسته بود

چون نیست بجز خانه مرا هیچ متاع
عیبم نتوان کرد اگر خانه بدوشم

بکام دل ندیدم جمع اسباب معیشت
که آب و دانه ام چون آسیا از هم جدا باشد

افکار و عقاید غنی

غنی یک شاعر قناعت شعار فقر پسند و دیندار بود و برخلاف همعصران مدح گوئی را وسیله معاش خود
ساخته بود و بارگاه شاهان را ترک نموده و حاصل نمودن مال و زرا از آن در بارها پسند نداشت و درین باره این
اشعار چه خوب سروده است:

چشم آب و رنگینی نیست خوان پادشاهان را
که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را

فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور
صدای کاسه خالی بگوش می آید

چشم کرم مدار ز شاهان که جز نمند
آئینه خلعتی ز سکندر نیافته است

غنی چرا صلہ شعر از کسی گیرد
همین بس است که شعرش گرفت عالم را
بارهاناداری و مفلسی خود را تکرار داده بود که همه بدون گله و شکوه بود و بر مفلسی خود فخر داشت و می نویسد
خوش دولتی است فقر که در کنج انزوا
فرش نے است سایه و فراش آفتاب

سرمایه من در آستین دست تہی است
بهر خاتم دوتم نگین دست تہی است

اصل زر و سیم سنگ دستد غنی
دستی که فراخ است ہمیں دست تہی است

رفتن بدرخانہ مردم عیب است
امروز کہ فاقہ هست درخانہ ما

بظن غنی دولت باعث تباہی و بربادی است ۔

میکند ویران تمول خانہ معمور را
انگبین سیلاب باشد خانہ زنبور را

خانہ خالی کن ز اسباب تعلق چون حباب
تا نیابد راہ در کاشانہ است سیل بلا

مرا بخانہ سفالے ز بینوائی نیست
خوشم کہ در کف من کاسہ گدائی نیست

غنی بیزار از جاہ و حشمت دنیا بود و نزد او این جہان هیچ ارزش ندارد بلکہ خیالش این است کہ مال و دولت دنیا
آدم را کور سازند و از خدا و را غافل می کند۔ ہمیں سبب برای ترک نمودن آنچه نین مال و متاع پندمی دہد۔
با وجود تنگ دستی و بینوائی دست خود را پیش هیچ کس دراز کردن خلاف عزت و ناموس خود می دانست و
می گوید:

کاسه خود پر مکن از خوان کسی
داغ از احسان خورشید است بردل ماه را

در ایام آخرش چون غنی از پیری وضعف تن مجبور شده و مقابله مصائب سوان کرده و هدایت ماندن راضی بر تقاضا
قدر می دهد و رائے این است که هر چیز که در قضا و قدر نوشته است آن چیز لازماً پیش می آید و آدم از دو چاری
شود نیز خیال غنی این است که از نوشته تقدیر آدم گریز نمی کند - ہمیں سبب اطاعت تقدیر لازم است -

مگذار از قلم و تقدیر پا بیرون
سر مشق خویش ساز خطه سرنوشت را
از دکانداری نیارد هیچکس روزی بدست
کی شاهین ترازو میتوان کردن شکار

عقیده غنی است که زندگی نام دعوی زنده بودن نیست و حیات ظاہری اصلاً زندگانی نیست بلکه در حقیقت آن
کس که اہل کمال و کسب کمال دارند زنده اند و گفت -

کیکہ زندہ باظہار زندگی باشد
دمیکہ گشت زد دعوی خموش گویا نیست

شرف ذات بہ تقلید نگرود حاصل
گاو و خر را نکلند خوردن گندم آدم

غنی بر این سخن ہم معتقد بود کہ ہر کس در زندگی خود برائے حاصل کردن مقام خویش سعی نمی کند او بر ہیچ منزل نمی

کاروان بگذشت و من از کاهلی مانده براه
بهر خواب پایم آواز جرس افسانه شد

رفیق اهل غفلت هر که شد از کار میماند
چو یک پاخفت پای دیگر از کار میماند

گوشه گیری و عزلت نشینی غنی راز یاد مرغوب بود۔ در نظرش از گوشه گیری منصب عالی و قدر بلندی توان یافت و
درین باره آنچه بنشین گفت ۔

هر کس که بکنج انزوا بنشیند
کی بر در کس چو نقش پا بنشیند

در خانه خویش هر که پیوسته نشست
نقش چو نگین در همه جا بنشیند

اگر شهرت هوس داری اسیر دام عزلت شو
که در پرواز دارد گوشه گیری نام عنقارا
عقیده غنی است که پیوسته شدن با مردمان باعث است که کدورت در بخش خاطر افزون شود و همین سبب گفت

مکن بادوستان از آشنائی اختلاط افزون
در آید چون درون دهنده مژگان میگردد
مکدری شود دل از سخن گویان بی معنی
برین آئینه رنگ طوطیان زنگار میگردد

چشم کم مبین گرد کدورت را کہ در آخر
 برای اختلاط دوستان دیوار میگردد
 غنی از طرزنا موافق مردمان تنگ آمده است و از نفاق دوستان منافق هم بیزار است و گفت:
 کرم هر چند جستجو در عالم
 یاران موافق بچمان دیدم کم
 افسوس کہ ہچو مہر ہای شطرنج
 یک رنگ نیستند ہمنشینان باہم
 ولی باعث شدن یک شاعر برگزیدہ عصر خود او شہرت خویش را ہم محسوس داشت کہ لازماً حق بود
 مشہور در سواد جہان از سخن شدیم
 ہچو قلم سفر بزبان میکنیم ما
 شاید مردمان از مرتبہ عالی غنی می سوزند ہمین سبب با او حسد می وزرند
 نیستم گردون ولی دارند مردم کینہ ام
 هست چشم عالمی روشن ز داغ سینہ ام
 علاوہ ازین غنی دیگر بیشتر اعتقاد و عقاید و افکار ہم دارد کہ تذکرہ کامل آنہا نیست
 تخلص

محمد افضل سرخوش معاصر غنی در کتاب خود بنام کلمات الشعرا می نویسد۔
 ”غنی تاریخ شعر گفتن و تخلص یافتن اوست“۔ یعنی سال آغاز شاعری او بحساب ابجد ۱۰۶۱ھ است خولجہ اعظم
 دیدہ مری و حسن کھویہا می بدون نام بردن کلمات الشعرا ہمین سخن بلکہ ہمین الفاظ نقل می کند۔ ولی در سفینہ
 خوشگو و صحت ابراہیم بحوالہ کلمات الشعرا آٹھنچین الفاظ نقل شدہ است۔
 محمد طاہر نصر آبادی آٹھنچین نوشتہ است ”در کمال بے تعلقی بودہ چشم بر زخارف دنیا کہ در نظر عارف قدر
 پر کاہے نہارد و نگشودہ بعلت آن غنی معنوی ہم بودہ“۔

در ماثرا لکرام نوشته است ”غنی بغنائے طبعی مجبور بود۔ یا وصف بیدستگاہی بحضور خاطر برداز اینجاست کہ غنی تخلص می کند“۔

مولانا قدرت اللہ گوید ”بوجود بے برگ و نوائی بکمال استغنا و جمعیت خاطر میگذر ایندو تخلص غنی برنام نامیش زیبا گردید“۔

ترائے تخلص غنی این راے دردست است و ہمین راے ہم نادرست است چرا کہ غنی باصایب در ۱۰۴۲ھ ملاقات کرده است و او از آن وقت ہم شاعر پرگو بوده ولی راے اول انیست کہ در سال ۱۰۶۰ھ شاعری را آغاز کرد و غنی تخلص اختیار نمود۔

علاوہ ازین درد یوان غنی این دو شعر ہم نوشته اند ۔

گلشن کشمیر را امسال شادابی کم است
گر گل ابر نمایان است آن ہم بے غم است
از بدنہاد ہوائے گرم می جوشد عرق
گر بود خاک رطوبت نیز خاک آدم است

و بحوالہ اشعار مذکورہ کہ اشارہ بسوی قحط و خشک سالی سنگین شدہ است کہ در عہد شاہ جہان و گورنر (حاکم) کشمیر تر بیت خان در سال ۱۰۵۰ھ در کشمیر وقوع پذیر شد۔

علاوہ ازین این سخن ہم مسلم است کہ غنی با محمد جان قدسی محمد قلی سلیم و طالب کلیم، میر الہی و میرزا اصائب صحبت می کرد و از آن وفات قدسی و سلیم در سال ۱۰۵۶ھ و ۱۰۵۷ھ وقوع شدہ است اگر غنی پیش از سال ۱۰۶۰ھ شعر نمی گفت پس از آنہا بطور مجلس می کرد۔ غنی دو مرتبہ ظاہر تخلص خود نمود مثلاً ۔

بسان مہرہ تسبیح در سیر و سکون دایم
بدست دیگرے باشد عنان اختیار من
چنان گردیدہ دامگیر گرد غزتم ظاہر
کہ ریگ شیشہ ساعت بود خاک مزار من

درد مرتبہ میرا الہی می گوید ۔

نیت دور از اثر صحبت او
کہ لب گو در آید بہ سخن
بر سر خاک وے ارباب زمان
جامہ پوشید سیہ چون سوسن
گفت تاریخ و فاش ظاہر
بر دالہی ز جہان گوئے سخن

ازین قطعہ بعض را اختلاف شدہ است کہ قبل از سال ۱۰۶۰ھ بجائے غنی طاہر تخلص اختیار کرد و بعد از

سال ۱۰۶۰ھ غنی اختیار نمود۔

تعداد اشعار غنی

غنی دیوان اشعار خودش را مرتب نہ کردہ بود۔ بعد از وفات او شاگردانش از مردمان اشعارش را گرفتہ جمع کردند۔ مسلم یکی دیوان مرتب کرد (دیباچہ دیوان مطبوعہ سرینگر، ۵۵، محمد افضل سرخوش می نویسد کہ دیوان غنی را مرزا محمد علی طاہر مرتب کرد۔

میر حسن دوست سنبھلی می نویسد کہ دیوان غنی مشتمل بر یک لک و سی صد اشعار نتیجہ بود۔ و دیگر اشعار خود را غنی غرق دریا کردہ بود۔ درد دیوان موجودہ غزلیات، قطعات، مثنویات، قصاید، رباعیات، مفردات شامل اند و چند غزل ناقص ہم موجود است۔ حالا تعداد اشعار دیوان غنی ۱۱۶۸ بیت است در وزن مانوس و در بحر مفرج، مضارع، رمل ۹۲ رباعیات ہم موجود است۔ بعضی رباعیات در مدح اورنگ زیب و بعضی در ہجو طغرائے مشہدی۔ دیگر رباعیات در ذکر زاهدان ریاکار و شکوہ بہ مردمان بدگو و در تعریف بہار و شراب سرودہ اند۔ سہ مثنویاں ہم نوشتہ است۔

مسافرت

دربارہ مسافرت غنی اختلاف است۔ مؤلف سفینہ خوشگو، ماثر الکرام و شمع انجمن می نویسد کہ غنی پا از

کشمیر بیرون نہ کشیدہ بودو ہمیشہ ہم اوقات خودش دروادی کشمیر بسر نمودولی از اشعار غنی اینطور معلوم می شود که
چندتا بار سفر کرده اند یکی سفر بطرف ہند نمودہ بود۔ چنانکہ در ایام طفولیت خانہ خودش را الوداع گفته مسافرت
اختیار کردہ بودومی گوید

گردِ غربت بر جبین داریم همچو گرد بار
تا هوای ہرزہ گردی بر سر ما خانہ ساخت

رفت عمرم در غربتی بر بساط روزگار
گرچہ همچون مہرہ شطرنج دارم خانہ ہا

خواندم تمام صفحہ کیتی چو آفتاب
بیہودہ در قلمرہ عالم نکشتہ ام

وفات غنی

غنی در پیرانہ سالی در امراض مختلفہ مبتلا شدہ بود۔ و بیشتر در اعضاءش اورانا کارہ کردہ بودحتی کہ از نشتن و
بر خاستن معذور شد۔ غنی پے برد کہ این مرض لا علاج است۔ لہذا از زندگی خود سیر شد متمنی موت شدہ می گوید

تن بمردن دہ غنی چون قاعدت گردید خم
بہر این خاتم نگیینی نیست جز سنگ مزار

دارم دردی کہ ہست جان گاہ مرا
باشد اے کاش عمر کو تاہ مرا
ہر چند کہ نیست مہلک این کوفت ولی
دایم تا مرگ ہست ہمراہ مرا

خواہد ولم از سوز درون گشت کباب
 کے کم شود از سعی طیب این تب و تاب
 از سوختن ایمن نشیند ہر چند
 دربار چنار باغبان ریزد آب

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
 از گرمی تب گداخت جسم زارم
 جز نام و نشان نماند از پہلوئے من
 اکنون گویا چو حرف پہلو دارم

گودست بشویند طیبان ز علاجم
 چون شمع عرق کردن من واضح تب نیست

این پیش گوئی غنی صحیح ثابت شد و او در مرض خناق مبتلا گشتہ در سال ۱۰۷۹ھ فوت شد۔

مدفن غنی

مولف واقعات کشمیر در بارہ مدفن غنی می نویسد ”در مقبرہ ملاحسن فانی آرمید“ بقول مولف سفینہ خوشگو
 در تخت سلیمان کشمیر جنت نظیر بچو ترہ کلانے پہلوئے قدسی و سلیم مدفون است و آن سیرگاہ صاحب طبعان
 آنجا و در ذکر سلیم می گوید ”پہلوئے کلیم و قدسی و غنی آسودہ است۔“

دکتر صوفی در تالیفش بنام کشمیری نویسد کہ مدفن غنی در زینہ کدل است۔ دکتر گ۔ ل۔ تیکو قبر غنی را در
 قبرستان آبائی او در محلہ سید صاحب راجویری کدل سرینگر نشان می دهد۔ محکمہ تحقیق و اشاعت از قول تیکو تائید
 نموده است و از قول صوفی تردید کرده است۔

توضیحات

- ۱- پارسی سرایان کشمیر، ص ۳۶-۴۰۔
- ۲- کشمیر۔ جلد دوم، ص ۳۳۶۔
- ۳- مرآة الخیال، ص ۱۶۱-۶۲۔
- ۴- صحف ابراہیم۔ ذکر مرزا محمد حسن خان۔
- ۵- کلمات الشعراء، ص ۸۳۔
- ۶- تذکرہ نصر آبادی، ص ۴۴۵۔
- ۷- آثار الکرام، ص ۴۴۳۔
- ۸- نتائج الافکار، ص ۵۱۲۔
- ۹- شعرا لعم، ص ۷۲۔
- ۱۰- سفینہ خوشگونی، عکسی ذکر غنی و صحف ابراہیم ذکر غنی۔



شیخ الجامعہ کشمیر اور ناظم الامور خانہ فرہنگ ایران کی آمد پر گلباری کرتے ہوئے





عزت مآب شیخ الجامعہ کشمیر پروفیسر ڈاکٹر ریاض پنجابی ناظم محترم خانہ فرہنگ جمہوری ایران
جناب ڈاکٹر عبدالکریم نجفی برزگر کے ہمراہ شعبہ کی جانب قدم رنجہ



شعبہ فارسی کے طلباء اپنے وائس چانسلر اور مہمان خصوصی کے استقبال کے لئے چشم براہ